

# حزب مؤتلفه شهروند و کارزار هستریک علیه

## حزب کمونیست کارگری ایران

جنبش دوم خرداد و خاتمی چی گری برای پرو رژیمهای خارج اگر هیچ به ارمغان نیاورده باشد یک ائتلاف حزبی ناقصه الخلقه ای را در کانادا و بطور مشخص در تورنتو از دل یک هفته نامه به اصطلاح مستقل و عدم وابسته!! به گروه ها و سازمانهای سیاسی بوجود آورده است، موجبات ارتقاع یک هفته نامه به یک حزب سیاسی که می‌رود به ستون فقرات همه نیروه های بدل شود که نمی‌خواهند رژیم جمهوری اسلامی برود، گشت. این نیروها تا همین جا اکثریتها، توده‌هایها، طرفداران خانه کارگر در خارج، دانشجویان بورسیه ای، کارکنان سفارتی و حزب الهی کراوتی متواری را در برمی‌گیرد. اهم فعالیت‌های این حزب نیز آبرو خری برای دوم خردادیها و به یک معنی کل رژیم در خارج و بطور اخص در کانادا، تبدیل شدن به تریبون آزاد برای مبلغین ریز و درشت طرفدار به اصطلاح اصلاحات در رژیم و یا در واقع طرفداران حفظ شرایط موجود در ایران با کمی تعدیل در نیروهای شریک در حکومت، مقابله با جریان سرنگونی طلب و آزادی خواه و بطور مشخص حزب کمونیست کارگری ایران بعنوان اصلی ترین حزب سیاسی مغل جای پا باز کردن رژیم اسلامی در خارج از ایران است. این نشریه امروز دیگر صرفاً یک نشریه محلی ایرانیان که به جامعه ایرانی خدمات! فرهنگی، هنری و بازرگانی... میدهد، عمل نمی‌کند. شاید دیروز هم نمی‌کرد! بلکه بعنوان یک حزب سیاسی و آن هم از نوع ملی - اسلامی اش الترناو ارائه میدهد، تبلیغات سیاسی راه می‌اندازد، بسیج میکند و سازمان میدهد، تا آنجا که در توان داشته باشد به تبعیت از احزاب همجنس در ایران جلو مخالفین سیاسی سینه سپر میکند و این آواخر حتی پاپوش می‌سازد و اتهامات از جنبه حقوقی قابل تعقیب می‌زند.....

و این البته اساساً ایراد ندارد که از یک نشریه، حزبی متولد گردد. فقط مسئله آن است که سازماندهندگان این حزب سیاسی آنقدر بر علیه حزب و حزیت، سازمان یابی و تشکل زدند و تبلیغ سو کردند که جرات را از خودشان بریده که بخواهند علنا و آشکار اعلام موجودیت کنند. (هر چند که تبلیغات ضد تشکیلاتچی گریشان اساساً احزاب چپ و کمونیستی را هدف قرار داده بود) باز این هم قابل چشم پوشی است. ولی سه اشکال اساسی در این میان وجود دارد که چون پاشنه آشیل اینها عمل میکنند. یک اینکه اینها زمانی غیر رسمی اعلام موجودیت کردند که زیر پای جنبش شان یعنی جنبش ملی - اسلامی در مهدش خالی است. رهبرانش یک به یک در حال هزیمتند، زعیم شان در دارالخلافه طرف مقابل بست نشسته و متفکرینش رویونیست!! شدند و به این صرافت افتادند که اسلام با آزادی و پیشرفت خوانایی ندارد. از جامعه مدنی اسلامی به جامعه دموکراسی مشارکتی!

(نمیدانم همان سوسیال دموکراسی در مشارکت با نظام ولایت فقیه است یا نه!) رسیدند. فاکتور دوم مردم اند با اعتراضات و مبارزات ضد رژیمی که هر روز در حال گسترش و نضج است، مردمی که به هیچ چیز کمتر از رفتن رژیم حاکم قناعت نمیکنند، مردمی که یک زندگی مدرن و انسانی میطلبند، مردمی که تصمیم گرفتند دیگر به فقر و تهیدستی و حقارت تمکین نکنند. در کنار اینها حضور حزب کمونیست کارگری را هم باید اضافه کرد. حزبی که تا همیجا نشان داد سازش ناپذیر، مکزیمالیست، طرفدار بی قید و شرط رفاه و سعادت انسان، قاطع در مقابل سازشکاران و حامیان حفظ موقعیت حاضر در ایران است و مهم تر آنکه این حزب در صحنه سیاسی حضور تعیین کننده دارد. همه اینها مجالی به احزاب از این دست نمیدهد که حزیت داشته باشند. یعنی از انسجام سیاسی و نظری و سازمانی برخوردار باشند. ادامه کاری داشته باشند و مهم تر از همه تعیین کننده باشند. ماهی دو بار باید حراج بزرگ بزنند و کرکه شان را پایین بکشند و مجددا با جماعتی دیگر و شعاری دیگر و رهبری دیگر بمیدان آیند (اینها خیلی از این کلمه رهبری دلچرکینند!!). بیهوده نیست که آن خاتمی چی مجنون حتی به حزب کمونیست کارگری اعتراض دارد که چرا هیئت سیاسی دایم تشکیل داده است! کسی که بدون در نظر گرفتن عمق آب شیرجه میرود عاقبتی غیر از این نمیتوان برایش سراغ دید.

شاید هم به همین دلایل تشکیل حزب شان را رسما اعلام نمیکنند!! (فراموش نکنیم که بنا به سوابق سیاسی تیره و سیاه بخش اعظم نیروهای شرکت کننده در این ائتلاف جرئت شیر میخواست که علنا" ابراز وجود کرد). میخواستند بعنوان نویسنده، شاعر، هنرمند و سخنور ... همه درها را بروی خویش نبندند و بعنوان اتمهای منفرد هر زمان که اقتضاء کرد و جاذبه طلبید با اتم و یا مولکولی پیوند کنند. مزایای دیگرش آن است که مسؤلیتی در قبال کاری که انجام میدهند نخواهند داشت. آزاد از هفت دولت، هرچه دل تنگشان خواست میگویند، هر افترای دلشان خواست میزنند، هر شعار دلخواهی را میپرانند و فردایش هم پس میگیرند، برای هر کس که دلشان خواست سجده میکنند و پسفردایش هم نفرین میفرستند و .... و این البته خصیصه همه احزاب غیر جدی و موثر است. اما یک اصل در مرامشان ثابت است و آن چشم دوختن به بالایها، حکومت و آسیب نرسیدن جدی بدان و عدم قدرت گیری مردم برای تعیین سرنوشت خویش.

اما حزب مؤتلفه ملی - اسلامی شهروند کارزار هیستریک ضد حزب کمونیست کارگری دو هفته اخیرش از سر چیست؟ ستوال واقعی که هر بیغرضی میخواست پاسخ اش را بداند. سلحشوران اش با شمشیرها چوبین که تا همین جا در نبردهای بزرگی پیروز شده اند!! آخرینش هم به شکست کشاندن کوششهای حزب کمونیست کارگری در بر هم زدن جلسه اندیشمندان، فریبرز رئس دانا بود!! پاسخ را این چنین خلاصه میکنند، "دفاع از دموکراسی، فضا باز سیاسی و گفتمان آزاد". تم ای که به گوش

خیلیها آشنا است و وارد شدن به آن هم کسل کننده است و هم اساساً بیهوده. چرا که این شعارها برای این جماعت ارزش مصرفی غیر از معرکه گردانی ندارد، اصلاً مسئله شان نیست. پز دفاع از دموکراسی شان را تنها در مدار بسته خودشان میخرند و آن هم در یک معامله پای پای. ما میدانیم و خودشان هم میدانند ( البته اگر خود را به نفهمی نزنند!) این شعار در مقابل توده با حافظه تاریخی و عاصی از یک رژیم نکبت، فقر، بردگی، زور، شلاق و شکنجه پشیزی ارزش ندارد، وقتی که همان شعار دهنده به تاریخش برگردید میبینید هیچ اعتراضی به این حکومت برای بیش از دو دهه قلع و قمع کردن هزاران جوان مشتاق آزادی، در کیسه کردن نصف جمعیت جامعه و اسید پاشیدن و تیغ کشیدن به صورت زنان بی حجاب و به آتش کشیدن صدها روزنامه و نشریه نداشته است. مردم این قلم جنس را از کسی که چندین سال به دفاع آتشین از یک بخش از یک حکومت هار و درنده خو پرداخته و عاملاً تا دیروز همین رژیم را قهرمانان آزادی میخواند و هر روز با یک طرح، جامعه مدنی، دموکراسی مشارکتی و... در کار به تعویق انداختن بر افتادن بختی اند که مردم نبودش را روز شماری میکنند، به یک پاپاسی هم نمیخرند. البته دور از انتظار نبود که قلم زنان و ادبای!! دوی خردادی به صف نایستند و هر چه بی ادبی بود نثار حزب کمونیست کارگری نکنند. چرا که هرچه ورشکستگی این جریان بیشتر هویدا میشود هیستری شان نیز صد چندان میگردد. تاریخ شش و هفت سال گذشته نشان داد هر بار به یمن افشاگری کمونیستها و آزادیخواهان آبروی نداشته این جماعت بر باد داده شد، شیون و زاری اینها هم بلند که "ایهالاناس بیضه دموکراسی به خطر افتاد!". این علمای است که میکوشند تحت لوای آن کن واقعی دعوا را بپوشانند. سیمای واقعی اختلاف و نیروهای درگیر در دعوا را مخدوش کنند. اما هر بار ناکامتر از گذشته به زمین سخت کوبیده میشوند و روسیاه تر به کسب و کار خویش باز میگردند.

ما میگوییم این رژیم باید برود. به حکم خواست و نیاز مردم، به حکم سعادت و خوشبختی کودکان، جوانان، زنان و همه انسانهایی که برای داشتن یک جامعه مدرن و مرفه با مناسبات انسانی دلشان لک زده، این حکومت اصلاح پذیر نیست و باید برود. اما تتمه نیروی مقابل که در خارج زبونانه امروز به هر خس و خاشکی چنگ میزند در کار آراستن، مقبولیت بخشیدن و تداوم دادن به حیات انگل وار همین حکومت است. به همین صراحت و پوست کندگی. هر اما، اگر و شاید دیگری چیزی جزء پوششی برای این هدف و خواست نیست. تمام گرد و غباری که هر بار با بهم خوردن حیات خلوت کمپینهای سیاسی جماعتی چون شهروند و سخنرانهایش به پا میشود اساساً میخواهد این تقابل واقعی را بپوشاند. وگرنه هر آدم سیاسی با کمی انصاف میداند که اینها قواره شان حتی به همان "دموکراسی" اروپایی و امریکایی نمیخورد. وصله دموکراسی به اینهایی که در سخنرانیهایشان تاب و تحمل هیچ سؤال "مخالفت آمیز" را نمیکند، اینهایی که جزء تملق، ستایش و مدال دادن به هم را

نمیپذیرند و مخالفین سیاسی شان را تهدید به آوردن آژان میکنند با یک من سریشم هم نمی چسبد.  
کمپینهای هیستریک دوم خردادی و حزب مؤتلفه اش، شهروند در کانادا علیه حزب کمونیست کارگری  
ایران شاید بتواند به زخمهایی که از مبارزات رو به گسترش مردم علیه جمهوری اسلامی و  
افشاگریهای این حزب علیه کلیت رژیم و طرفداران آن چه در داخل و چه در خارج به این جنبش وارد  
آمده کمی التیام بخشد، ولی دیگر جایگاهی در تداوم حیات ننگین حکومت ایران و بل طبع حشو و  
زوایدش نخواهد داشت.

جلیل بهروزی

۲۶ سپتامبر ۲۰۰۲